

نازینی تولی در حد خویش

۱. در محافل روشنفکری و سیاسی زیاد می‌شنویم که فلان موضع و بهمان رفتار و کنش در ظرف زمانی و مکانی خود موجه و روا بوده و نباید خرده‌ای بر آن گرفت. به عبارت دیگر، صرف‌مدنظر قرار دادن سیاقی که منجر به اتخاذ موضع الف و صدور کنش و رفتار ب شده برای ارزیابی آنها کفایت می‌کند. مثلاً، اگر پرسیم ایده‌هایی که مرحوم شریعتی به فضای اندیشگی - روشنفکری ما تزریق کرد، نظیر «تشیع صفوی / تشیع علوی»، «استخراج و تصفیه منابع فرهنگی»، «خودسازی انقلابی»... به لحاظ نظری گره‌گشا بوده و قرائت انقلابی ایشان از اسلام و تشیع موجه بوده یا نه؛ در پاسخ گفته می‌شود که شریعتی در دورانی می‌زیست که انقلابی بودن و حرکت‌آفرینی نُرّم‌زمانه بود. نه فقط در ایران و کشورهای اسلامی خیزش انقلابی سر برآورده بود، بلکه در آمریکای لاتین نیز چه‌گواری انقلابی ظهور کرده بود و در فرانسه نیز انقلاب دانشجویی ۱۹۶۸ حاکی از فضای پر تب و تاب و شورانگیزی بود که عموم انسان‌ها در آن نفس می‌کشیدند و کنش‌های اجتماعی - سیاسی خویش را حول آن سامان می‌بخشیدند. مطابق با این تلقی، در چنین زمانه‌ای، طبیعی بود که شریعتی از اسلام انقلابی سخن بگوید و انتظار را مذهب اعتراض بینگارد و ابودر معترض را به مثابه نماد مسلمانی معرفی کند و از امام حسینی تمجید کند که حج خویش را نیمه‌کاره رها کرد تا با ظالم زمانه بستیزد. بعنوان نمونه‌ای دیگر، اگر پرسیم اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان در پاییز ۱۳۵۸ کار موجهی بود یا نه؛ کثیری از سیاسیون می‌کوشند تا با تبیین شرائط سیاسی آن روزگار و با تأکید بر فضای انقلابی حاکم بر کشور و یادآوری خاطره تاریخی تلخ مردم ایران از دولت آمریکا به سبب کودتای ۲۸ مرداد و

سرنگونی دولت دکتر مصدق و بی توجهی دولت وقت آمریکا به درخواست ملت ایران مبنی بر استرداد شاه مخلوع؛ توضیح دهند که اشغال سفارت آمریکا در آن ظرف زمانی و مکانی طبیعی بوده و گریز و گریزی از آن نبوده است.

۲. به نظر نگارنده مادامی که میان دو مقام "تبیین" و "توجیه" تفکیک نکنیم، پاسخ‌هایی از سنخ آنچه در بالا آمد، ناقص و غیررهگشایند. "اخلاق باور" اقتضا می‌کند که از خلط میان "تبیین" و "توجیه" پرهیز کنیم و هر یک در جای خود قرار دهیم؛ که "نازینی تو ولی در حد خویش". توضیح آنکه تبیین و توضیح مجموعه مؤلفه‌ها و شروطی که منجر به پیدایی و تحقق ایده و نظری و یا کنش و رفتاری می‌شوند؛ متضمن شناخت و فهم عمیق‌تر و جامع‌الاطراف‌تر ما از آن پدیده‌اند. اما لازمه فهم مقومات و شروط دخیل در تحقق امری، صادق و موجه انگاشتن آن نیست. برای بدست آوردن صدق و کذب و توجیه ایده‌های مطرح شده باید ادله‌ای که له آن اقامه شده بررسی گردد. اگر تناسبی میان مدعیات و ادله برقرار باشد و ادله مثبت مدعیات باشند؛ آنگاه ایده مدنظر موجه و معرفت‌بخش انگاشته می‌شود؛ در غیر اینصورت غیرموجه و غیر معرفت‌بخش خواهد بود. به لحاظ روش‌شناختی تبیین و توضیح نمی‌تواند جای توجیه را پر کند. بنابر آموزه‌های "اخلاق باور" باید میان دو مقام تفکیک کرد: (۱) چه مؤلفه‌ها و علل و شروطی در تحقق مدعا و نظریه‌ای دخیل بوده‌اند (۲) صدق و کذب و موجه بودن مدعا و نظریه پیش‌رو. خلط میان این دو از خطاهای سهمگینی است که در کمین اهالی فرهنگ و نظر نشسته است. بعنوان مثال، اینکه چه عوامل و زمینه‌هایی باعث پیدایی «قرائت انقلابی از اسلام» شده، موجه کننده این ایده نیست. تبیین تمامی آن عوامل و زمینه‌ها صرفاً ما را یاری می‌دهد تا زمینه‌های تاریخی - معیشتی - اقلیمی - جامعه‌شناسی - روان‌شناختی بروز و ظهور چنین

نظریه‌ای را دریابیم و فهم کنیم؛ اما روایی و موجه بودن این مدعا بستگی تام دارد به قوت ادله‌ایکه قائل به "فرائت انقلابی از اسلام" اقامه کرده است. تبیین علل و زمینه‌های زمانی و مکانی و ... صرفاً نقش ایضاحی دارند؛ در حالی که آنچه قوام‌بخش روایی و توجیه یک نظریه است، ادله‌ایست که له آن اقامه می‌شود. ممکن است گفته شود خاستگاه این تفکیک سنت فلسفی تحلیلی است و تحولات فلسفی قرن بیستم در سنت قاره‌ای ما را بیش از گذشته به نقش علل و عوامل و زمینه‌های بروز یک نظریه متفطن ساخته است. می‌توان با بصیرت‌هایی که در نگرش قاره‌ای وجود دارد، همدلی کرد و از آنها بهره برد؛ اما اگر مراد این باشد که نقش علل و زمینه‌ها به حدی پررنگ شود که جایی برای دلایل و استدلال‌ورزی نماند، نمی‌توان با آن همدلی کرد. اگر به عدم تفکیک یاد شده فتوا دهیم، لازمه آن این است که همه ایده مواضع و کنش‌ها به یک میزان موجه و معتبرند. در اینصورت کاری که در عرصه معرفت می‌تواند انجام شود صرفاً عبارت خواهد بود از بررسی علل و عوامل و زمینه‌های پیدایی ایده‌ها و رفتارها. سراغ گرفتن از صحت و سقم و ارزیابی توجیه و روایی مدعیات و کنش‌ها، امری زائد، عرضی، حاشیه‌ای و بی‌حاصل خواهد بود. در واقع اتخاذ چنین راهبردی به‌سان استفاده از تیغ دو دم است؛ چه درباره ایده‌ها و چه در باب کنش‌ها و رفتارها. در حوزه ایده‌ها، مواضع متفاوت و بلکه متضاد را کم و بیش به یک میزان معرفت‌بخش می‌انگارد و صحت و سقم و صدق و کذب آنها را به کناری می‌نهد. در باب کنش‌ها نیز جایی برای ارزیابی آنها و تفکیک میان رفتار درست و موجه از رفتار نادرست و ناموجه برجای نمی‌گذارد. به یاد داشته باشیم که بکار بستن این منطق در حوزه سیاست تنها شامل ایده‌ها و کنش‌های محکومین نمی‌شود، بلکه باورها و رفتارهای حاکمان را نیز دربر خواهد گرفت. اگر باب ارزیابی نقادانه بسته شود و همه

چیز به فهم جغرافیای کنش و ظرف زمانی و مکانی دخیل در صدور آن تحویل شود، هم باید با ایده‌ها و کنش‌های سیاسی طبقه محکومان همدلی کرد، هم با نظرات و رفتار سیاسی حاکمان. نه این را می‌توان نقد و ارزیابی کرد و نه آنرا. روشنفکری که به مناسبات و روابط قدرت در جامعه خویش حساس است و به ارزیابی آن همت می‌گمارد، نمی‌تواند نسبت به درستی و نادرستی و روایی و ناروایی معرفتی و اخلاقی حساس نباشد؛ در غیر این صورت باید همه چیز را به تحلیل صرف ظرف زمانی و مکانی بسپارد و بیش از آن چیزی نگوید. فهم ظرف زمانی و مکانی دخیل در پیدایی ایده‌ها و کنش‌ها مهم است، اما نمی‌توان بدان بسنده کرد، باید از آن فراتر رفت و به صدق و کذب و توجیه و ارزیابی معرفتی نیز حساس بود.

۳. به نظر می‌رسد جریان روشنفکری پس از انقلاب در قیاس با سنت روشنفکری قبل از انقلاب از حیث استدلالی بودن و حساس بودن به دلایل، علاوه بر علل و عوامل زمینه‌ها، روی هم رفته کارنامه قابل قبول‌تری دارد. روشنفکران سه دهه اخیر در قیاس با روشنفکران قبل از انقلاب کمتر خطابی و رتوریک و شورانگیز سخن می‌گویند و به قدر طاقت خویش می‌کوشند استدلالی سخن بگویند و برای مدعیات خویش دلیل اقامه کنند. ایشان، علی‌الغلب، با پاس‌داشت اخلاق باور و تظنن و توجه به تفکیک میان "تبیین" و "توجیه"، به پرورده شدن قوای عقلانی ما خدمت زیادی کرده‌اند. در پرتو این پرورده شدن است که نظام معرفتی موجه شکل می‌گیرد؛ معرفتی که برخاسته از احساسات و عواطف زودگذر نیست و در عمق جان می‌نشیند. اگر در مقام روشنگری و در کسوت روشنفکری، خطابی و اقناعی و شورانگیز سخن گفتن ناموجه و باطل باشد، که به نظرم چنین است؛ و اگر تربیت انسان‌های آگاه و نقاد با ذهنیت و نگرش استدلالی، غایت کار و

بار روشنفکری باشد؛ که به نظر چنین می‌رسد، جریان روشنفکری پس از انقلاب، با همه کاستی‌هایش از این حیث بختیار و کامیاب بوده است. اگر نهایتاً حقیقت ما را آزاد خواهد کرد؛ فراچنگ آوردن حقیقتی که توبرتو و لایه به لایه است و به راحتی رخ نمی‌نمایاند، جز در پرتو بحث و گفتگوی عقلانی و استدلال‌ورزی بدست نمی‌آید.